

به یاد استاد جواد معروفی

● منوچهر همایون پور

اما او فرزند که بود؟ در چه خانواده‌ای پرورش یافت؟ دوران زندگی را چگونه به سر برد؟ چه کارهایی برای هنر موسیقی انجام داد و از او چه به یادگار مانده است؟

در این باره البته استادان و پژوهشگران آگاه، در یادنامه‌ای که درخور چنین هنرمندی است حق مطلب را چنانکه باید خواهند گذارد. اما من نیز بر خود فرض می‌دانم تا در این نوشته بنا بر همکاری نزدیک خود با او و البته در حد آشنایی و رفت و آمد در رادیو و مجامع هنری، یاد او را بزرگ بدارم که حقی مسلم بر موسیقی امروز ایران دارد.

شرح حال برگزیدگان و نخبگان هنر و فرهنگ، همواره آموزنده است. در واقع، درباره بزرگان از این دست گفته‌اند: «وقتی پیرمردی می‌میرد، یک کتابخانه از میان می‌رود». منظور آن است که خاطرات و تجربیات و به طور کلی دانسته‌های او که خود کتابخانه‌ای است، با او به گور می‌رود و دریغاً اگر، به هنگام و درخور امکان از دانسته‌ها و آگاهی‌های مردانی چنین پربار سود نجوینم و در واقع از سر غفلت اجازه دهیم این گنجینه‌های برقدر از میان بروند و بی‌حاصل بمانند. ماکسیم گورکی در این زمینه، گفتاری نغز و تکان‌دهنده دارد: «زیر هر سنگ قبر، یک تاریخ کامل خوابیده است!». و شاعری لطیف طبع و مضمون‌یاب در زبان پارسی، دو بیت زیبا و آموزنده در این زمینه دارد:

این خط جاده‌ها که به صحرا نوشته‌اند:

پس از آن رفته، با قلم ما نوشته‌اند:

سنگ مزارها همه سر بسته نامه‌هاست

کز آخرت به مردم دنیا نوشته‌اند

دور و نزدیک می‌شناختمش و بسا که به سابقه احترام عمیقی که نسبت به پدر بزرگوارش - موسی خان معروفی - داشتم، و نیز شوق فزاینده‌ای که آثار بدیع و دلنشین خود او در دلم برانگیخته بود، انتظار دیدارش را داشتم و این اشتیاق البته با دیدار خوب او در سالهای آغازین دهه ۳۰ و آغاز همکاری با او فزونی یافت؛ جذبه یک هنرمند «معیار» و محبت یک دوست دیرین را توأمان در خود داشت. من اکنون از پس سالها دو نوشته یا نامه همراه با تداعی خاطره‌های شیرین شان پیش رو دارم که به سالهای آغاز آشنایی ما باز می‌گردد.

نخستین، نامه‌ای است با تاریخ ۱۳۳۱/۱۰/۲۰ مربوط به زمانی که او سرپرستی موسیقی رادیو را برعهده داشت و در آن به تنظیم وقت برای اجرا و ضبط برنامه آواز و تصنیف‌خوانی من اشارت می‌رود. نامه‌ای است با شیوه نگارش و امضای او. گفتنی است که من در آن زمان با ارکستری به سرپرستی مرتضی گرگین زاده موسیقیدان توانا کار می‌کردم.

دومین نوشته، حکمی است با امضای «مشیر همایون شهردار» به شماره ۳۸ و تاریخ دوم تیر ۱۳۳۵ که طی آن از اول تیرماه تا پایان همان سال با ارکستری که به سرپرستی ایشان کار می‌کرد، همکاری داشتم. گفتنی است که در این ارکستر، دوست هنرمندم «محمود تاج‌بخش» نوازندگی ویولون را برعهده داشتند که از یادگارهای همکاری آن ایام احتمالاً آثاری در نزد ایشان موجود باشد. این چند سطر، در واقع مقدمه‌ای کوتاه در باب آشنایی و همکاری نزدیک من با آن هنرمند یگانه بود.

مقدمه

همواره مرگ برای ما انسانها نامنتظر و به تعبیر شیوای ابوالمعالی نصرالله «نابیوسیده» بوده است؛ اما مرگ «مردان مرد» و بزرگان و سلحشوران اقلیم هنر، اندوهبارتر و نابیوسیده‌تر است.

در سوگ شادروان جواد معروفی، با بعضی هنرمندان موسیقی دیدار داشتیم؛ از جمله با منوچهر همایون پور که در کنجی نشسته و در خود فرو رفته بود؛ خسته و تلخ‌وار؛ با دست اشارتی کرد. نشستیم و از هر در سخنی رفت تا بدانجا که سخن از استاد موسی معروفی در میان آمد و خاطره‌ها در قالب کلماتی به افسوس آمیخته به هم گرد آمدند و سپس از جواد معروفی سخن رفت و بدینجا رسید که همایون پور، یادبودها و اندیشه‌های خود را در این مقال در قالب یادداشتی، به هم گود کند و به خوانندگان ادبستان ارمغان دارد و این است حاصل کار که می‌خوانید. جلال‌الدین ملایری

تا آنجا که تاریخ به ما می گوید و نشان می دهد، سرگذشت زندگی اکثریت افراد بشر فقط چند کلمه است؛ اگر در یادها و نوشته ها جایی داشته باشد و باقی بماند و شرح زندگی بعضی ها سطری و افرادی در چند سطری یا صفحه ای و تعداد کمی در کتابی و تعداد بس قلیلی از نوابغ و برگزیدگان بشریت را از تاریخ نشو و نما و تاروژی که قلم و کاغذ و نوشته و دیگر وسایل ثبت و ضبط و خبررسانی در کار است، درباره آنها می گویند و می نویسند. این گفته آموزنده و طنزآلود «چارلی چاپلین» چهره جاودانه و نابغه عالم سینما جالب توجه است، درباره هنریکی از مردمان نامدار جهان سینما، از او سؤال می کنند و او در پاسخ پرسش کننده می گوید: «کارخانه آدم سازی نظام آفرینش، بی وقفه و بدون چشم بر هم زدن، مشغول کار است، ولی سوگمندانه، آن بخش از نابغه سازی کارخانه، بسیار کند کار می کند و بیشتر اوقات تعطیل است و در هر قرن، گاهی به کار می افتد و فقط یک نفر می سازد و بلافاصله دوباره به حالت رکود برمی گردد.» آری، تا قرنی دیگر باز دست به کار شود و چهره ای دیگر را به مردم دنیا بشناساند.

واقعیت هم جز این نیست که دنیا، هر روز آدمهای استثنایی نمی سازد و شاید از این روست که به قلم آوردن حتی بخشی از زندگینامه جواد معروفی که هنرمندی برجسته، آزموده و فرهیخته بود، برای نگارنده چنین دشوار می نماید.

دور نرویم!

نام خانوادگی «معروفی»، از حدود ۶۰ سال پیش به این سو، در خاندان هنر موسیقی ایران، همواره با تکریمی خاص و همه جانبه بر زبان اهل ذوق و هنرجاری می شود که این احترام، تنها شایسته چند نفر انگشت شمار در قرن اخیر است.

توصیف هنر و خلق و خوی بزرگانی چون موسی معروفی، این شعر سعدی را به یاد می آورد:

ز اینای روزگار به خوبی ممیزی
چون در میان لشکر منصور رایتی!

و بدون گزافه گویی، نام «موسی معروفی» پدر استاد جواد معروفی جدا از هنر و خدمات ارزنده ایشان به ارکان و بنیان موسیقی ایران، از پاکترین و منزه ترین نامها در گنجینه یادها و خاطرات من است.

در ۸۰، ۹۰ سال پیش، تعداد نوازندگان پیانو به جهت نوع ساز و دشواری حمل و نقل و تهیه آن و سایر مشخصات، برخلاف دیگر آلات موسیقی، تقریباً انگشت شمار بوده اند.

تا آنجا که من به خاطر دارم و نوشته های مختلف در کتابها و نشریات گوناگون گواه این مطلب است، پس از اختراع ضبط صوت و انتشار صفحات گرامافون تا تأسیس رادیو در سال ۱۳۱۹ چند تن از نوازندگان این ساز در ایران و محافل اهل ذوق و هنر پیش از دیگران معروف و بر سر زبان بودند و از میان آن چند نفر، سه چهره، بعد از ضبط و انتشار صفحات گرامافون بیشتر شاخص شدند. این سه نفر هنرمند عبارت بودند از:

۱. «مشیر همایون شهردار» یا آواز رضاقلی ظلی - آوازخوان مقتدر و صاحب سبک و کم نظیر که هنوز پس

از گذشت چندین دهه، شنوندگان پرو پا قرصی در میان دوستداران موسیقی اصیل ایران دارد.

۲. حسین استوار (پدر هوشنگ استوار با نام مستعار ج - ص که همان جمال صفوی است) که من سالها با ایشان و پسرش دوست و هم صحبت بودم و این آثار هم در آن ایام دوستداران و طرفدارانی داشت.

۳. مرتضی محجوبی که شیرین ترین و لطیف ترین زخمه ها و گوشه های موسیقی خالص ایرانی را با ایجاد ربع پرده ها بر روی این ساز از اندرون هیکل درشت و به ظاهر فرنگی آن بیرون می کشید، و تا امروز که سالها از پرواز آن انسان ظریف و هنرمند می گذرد، نوازنده ای در لطافت و شور آفرینی به پایه و مقام او - در نواختن پیانو - دست نیافته است.

تا آنجا که شواهد و تاریخ نشان می دهد، در ۷۰، ۸۰ سال اخیر با پیشرفت و توسعه امور ارتباطی در سراسر جهان و از جمله مسافرت و ارتباط مردم کشورمان به دیار مغرب زمین بعضی از ثروتمندان، که توان خرید این ساز سنگین وزن و گران قیمت (پیانو) را داشتند، تعداد زیادی از آن را خریده و به کشور ما آوردند. در مورد این آلت موسیقی و بعضی دارندگان آن برخلاف دیگر سازها مسأله ای به وجود آمد که ذکر آن خالی از لطف نیست، و آن این است که در بعضی از منازل ثروتمندان متظاهر به تجمل و خودنمایی که کوچکترین آشنایی با هیچ یک از آلات موسیقی نداشتند، به عنوان یک دکور اعیان مآبانه در گوشه سالنهای پرزرق و برق گاه یک پیانوی گران قیمت، نظر مهمانان و دیدارکنندگان را جلب می کرد که کلاویه های آن، به جای نوازش انگشتان ظریف «مرتضی محجوبی» و یا هنر آفرین دیگری که تا آخر عمر توان خریدن یک آلت موسیقی ارزان قیمت را هم نداشت، گرد و خاک می خورد و در شیشه های خودنمایی، لزوماً دستهایی بر روی آن می کشیدند و گرد و خاک آن را می زدودند. من شخصاً از این نوع پیانوهارا در اینگونه منازل دیده ام و هنوز هم می توان دید.

اما به هر تقدیر تقریباً در ۵۰، ۶۰ سال اخیر، بعضی از جوانان و چهره های با استعداد هم به این ساز و نواختن آن دست یافتند و تا حدی به مرحله کمال و استادی رسیدند.

پس از تأسیس رادیو، گوش شنوندگان و دوستداران موسیقی با نوای این ساز بیشتر آشنا شد و تا آنجا که مدارک و شواهد موجود در کتابها و نشریه ها نشان می دهد و من نیز به خاطر دارم، بجز آن سه نفر که نام آنها در بالا آمد، چهره های دیگری نیز در صحنه هنر موسیقی و جامعه نمایان شدند و معروفیت یافتند. نفر اول آنها آقای جواد معروفی بود و دیگر نوازندگان آن، آقایان انوشیروان و اردشیر روحانی، علیرضا خواجه نوری، ناصر چشم آذر - و پرویز اتابکی (و از بانوان نیز مهین زرین پنجه و افلیا پرتورا می توان نام برد).

به هر یک از این افراد و هنرشان باید در مقاله ای جداگانه پرداخت، اجازه دهید که به مرحوم معروفی برگردیم و در این مقال درباره او بگوییم.

موسی معروفی چهره ای نه تنها در هنر موسیقی که نمادی از انسانیت، دین، تقوی، ادب، نجابت،

فروتنی، بی نیازی، دیگر دوستی و خیلی از صفات ممتاز دیگری بود که معمولاً همه آنها به طور همزمان در یک فرد واحد دیده نمی شود.

من با آن بزرگ مرد در یک جلسه امتحان و ورود به رادیو (که عضو هیأت بودند) آشنا شدم و چشمان من این چنین به دیدار آن استاد متواضع روشن شد. مردی پنجاه و چند ساله بود. (خود او در گفتگویی تاریخ تولدش را سال ۱۲۶۸ شمسی ذکر کرده است.) بلند قامت، متین، خوش رو با ته ریشی سیاه و سفید. نوعی بلندمنشی در اولین برخورد با وی در چهره اش برق می زد.

موسی معروفی فرزند خانواده ای مرفه بوده است اما به قول زنده یاد روح الله خالقی: «دوران نوجوانی را در ناز و نعمت به سر برده و دو ثلث از بقیه عمر را در قناعت و بی نیازی سپری کرده است». او یک مسلمان متدین و خوشفکر و دور از تظاهر به دین بود. در صبح خیزی و سلامت طلبی از پیروان مکتب حافظ بود.

سحرگاهان بیدار می شد و بعد از بجای آوردن فریضه و رکوع در مقابل معشوق کل با سازش به راز و نیاز می پرداخت. از دوران جوانی تا پایان عمر گرانبار خود بیشتر اوقات را مصروف گردآوری دستگاهها و گوشه های مختلف از استادان مختلف کرد.

او غیر از سرپرستی ارکسترهای مختلف و آهنگسازی دو یادگار بسیار بزرگ و ارزنده از خود بیادگار گذاشته است؛ که آن دو عبارتند از شاگردانی که در طول مدت سی، چهل سال تربیت کرده است، و دیگر نیز مجموعه آثار کلاسیک دستگاهها و ردیف های موسیقی ایرانی است.

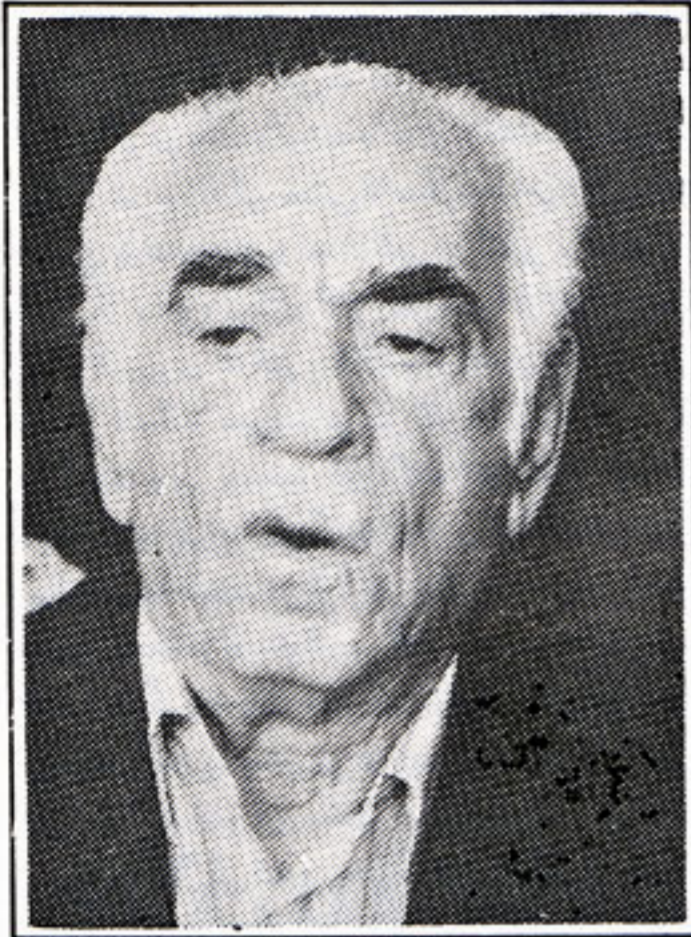
مجموعه ای که به قول خودش تمام عمر را برای آن مصروف داشته و این گنجینه بی نظیر را به فرهنگ موسیقی کشور هدیه کرده است. و اینک این دو یادگار ارزنده به سه یادگار رسید و آن فرزندی استاد و هنرمند چون جواد معروفی است.

در مورد این پدر و پسر هنرمند داستانی از پدر و پسری موسیقی دان و فرانسوی به خاطر آمد که شاید بی شباهت به این پدر و پسر هنرمند کشورمان نباشد.

از «ژان موریس ژار» موسیقی دان و آهنگساز معروف فرانسوی (که موسیقی فیلم حضرت محمد(ص) را ساخته بود و در دنیا سر صدانی بر پا کرد) سؤال کرده بودند که «بهترین شاهکار تو چیست؟» و او پسرش (ژان میشل ژار) را معرفی کرده بود، که او هم در کار هنر خود به جایی رسیده بود که پدرش او را شاهکار هنر خود می دانست.

نمی دانم اگر در زمان حیات از استاد موسی معروفی چنین سئوالی و یا مشابه آن را می کردند او درباره فرزند هنرمندش که به پایه استادی رسیده است چه پاسخی می داد، اما جامعه هنری کشور این پاسخ را عمل داده است و گروه کثیر مشایعت کنندگان پیکر ایشان و جمعیت کثیری که در مجلس ختم حاضر شدند بهترین مهر تأیید بر شخصیت هنری استاد جواد معروفی بود.

جواد معروفی در چنین خانواده ای و در سال ۱۲۹۴ شمسی پا به جهان هستی می گذارد. تمام



درباره روش نوازندگی این استاد - که از همه جهات براننده این عنوان است (او معلم و آموزنده و مربی و مدرس بود)، در زمان حیات و پس از آن اظهار نظرهایی کرده اند و بعضی افراد گفته اند که طرز نواختن ایشان به آقای مشیر همایون شباهت دارد. من گرچه در پی رد این گفته نیستم اما از ذکر نظریه خود ناگزیرم. به یاد دارم که یکی از نامداران شعر و ادب و منقدین هنری قرن اخیر مغرب زمین درباره خلق و ایجاد آثار هنری خود را مورد تمثیل قرار داده و مطلبی حکیمانه و درعین حال طنزآلود گفته است که مفهوم آن این است: «بجز نام من که بر جسم و هیكل من گذاشته اند، همه لطائف و هنرهائی که تراوش روح و ادراك من است، ریشه در فرهنگ و هنرهای گذشتگان دارد». اما آثار دو هنرمند ولو با اندکی تقلید، از نظر اهل آن فن اختلاف چشمگیر دارد زیرا هرگز دو هنرمند را نمی توان یافت که جهان و پدیده های آن را با يك دریافت و دید بنگرند. و به این ترتیب، شیوه و کارهای ایشان با مقایسه با دیگر استادان به نظر من متمایز است.

بر اساس مدارک بی تردید در نشریات و جامعه هنری موسیقی او از جمله نادر استادان موسیقی بود که پس از فارغ شدن از تحصیل و فراگیری به تعلیم شاگردان پرداخت و می توان گفت که اکثر نوازندگان این دست موسیقی در سی چهل سال اخیر پرورش یافتگان کلاس ایشان می باشند. او تا روزی که دستهایش قدرت نزدیک شدن به پدالهای پیانو را داشت عاشقانه و عالمانه دست از کار نکشید و به تعلیم و تربیت دلباختگان موسیقی پرداخت.

از خصوصیات اخلاقی و رفتار او اینکه بسیار کم حرف بود و از این بابت باب گفتگوهای تند و رنجش آور را بسته بود. از زبان او سخنی تند و تلخ شنیده نشده بود، که به قول امیر خسرو دهلوی:

در فتنه بستن زبان بستن است
که گیتی به نیک و بد آستن است
ز لب دوختن غنچه زندگی است
چو بشکفت زان پس پراکندگی است

و بدین جهت در دوران زندگی هیچگاه مورد انتقاد قرار نگرفت و امروز هم جز به نیکی از او یاد نمی شود. شاید پدر هنرمند و عارف مسلک و کتابخوان او از کودکی و نوباوگی این سخن کیمیا اثر (غزالی) را در کیمیای سعادت بارها در گوش او فروخوانده باشد: «هیچ چیز دوستی را چنان تباه نکند که مناظره کردن در خلاف و در هر حدیثی و معنی رد کردن سخنی بر دوست خویش آن بود که وی را احق و جاهل خوانده باشی و خویشتن را عاقل و فاضل، و این به دشمنی نزدیکتر بود از آنکه به دوستی.»

بهر تقدیر و بر اساس قانون تغییرناپذیری که تولد و حیات و مرگ نام دارد، رفت و رفت و اشتیاق و عطش هم نفسی دوستان و شاگردان خود را از روی زمین به زیر خاک برد. مگر نه این است که سرچشمه آبهای زلال و معادن طلا و سنگ های قیمتی در زیر زمین است، باشد که این فرورفتن در خاک برآمدنی متعالی و زیباتر در پی داشته باشد. روانش شاد و یاد و خاطره اش پایدار باد.

وسائل آموزش برای پیمودن پله های هنر تا اوج ترقی برای او فراهم بوده است. استعدادی فطری و ذاتی، پدری هنرمند دلسوز و منظم و خانواده ای که خود به کلاس آموزش تبدیل است و در بیشتر اوقات شبانه روز صدای ترم ساز در آن به گوش می رسد. برای پرورش مردان بزرگ و استثنائی بجز داشتن استعداد، بعضی پیش آمده ها و زمینه ها در پیشبرد کارشان سخت مؤثر است. گاه يك دیدار و برخورد زندگی فردی را زیر و رو می کند. او هشت سال داشت که استاد بزرگ موسیقی ایران - علینقی وزیری - مدرسه عالی موسیقی را پایه گذاری کرد و او در سال ۱۳۰۵ در یازده سالگی که بهترین اوقات زندگی برای فراگیری دانش و هنر است توفیق ورود به مدرسه را یافت و در سال ۱۳۱۱ به دریافت دیپلم دست یافت. چون هنر او با کار او یکی بود و عشق به فراگیری در او شعله ور بود آشنائی با موسیقی بین المللی را برای ارتقای هنر خود ضرورت دانست و کار خود را ادامه داد و در زمینه علمی موسیقی دیپلم هنرستان عالی موسیقی را فراچنگ آورد.

درباره افرادی که کار و سرگرمی با هنر آنها یکی است از يك جامعه شناس و نویسنده انگلیسی اظهار نظر جالب و آموزنده ای به یاد دارم. او افراد جدی و مفید جامعه را به دو گروه تقسیم می کند.

گروهی که در رشته ای به کار و تلاش می پردازند و سرگرمیهای آنها اوقات و زمان مشخصی دارد، که در این زمینه سخن بسیار است، چرا که اکثریت جامعه را این گروه تشکیل می دهند.

و اما گروه دوم را خوشبخت ترین افراد جامعه می داند که سرگرمی و مایه لذت و هنر آنها، کار آنها را تشکیل می دهد.

کار آنها سرگرمی و هنر آنها کار و ذوق آنها است. کار آنها از ذوق و هنر آنها جدا نیست. از وقتی که سر از خواب برمی دارند و وقت اجازه می دهد به کار می پردازند و کار آنها با ذوق آنها مغایرت ندارد کار آنها هنر آنها و هنر آنها کار آنهاست.

عبدالوهاب (موسیقیدان و هنرمند شهیر مصر که از افتخارات کشور خود می باشد - به صورتی که پس از مرگ، او را «هرم الرابع» چهارمین هرم پس از «اهرام ثلاثه» خوانده اند، در یکی از آوازه های که خوانده است، بیتی با این مضمون دارد که «هنر را کسی می شناسد که در آن زندگی کرده باشد»: (الفن من لا یعرفوا الا یعاش فیها) و بدین گونه، استاد جواد معروفی، از زمره مردانی بود که در هنر خود و با هنر خود می زیست و بدین ترتیب، از خوشبخت ترین افراد در دوران حیات خود به شمار می رفت.

معروفی همواره دور از هیاهو و جنجال می زیست. و از مناقشات که افراد ناآگاه درباره موسیقی سنتی و موسیقی علمی و بحثهایی از این دست مطرح می کردند، پرهیز می کرد.

پایه و اساس کار او موسیقی ایرانی بود. اما از موسیقی علمی هم غافل نبود. و بنابراین، بیشتر آثاری که از او به جای مانده، آمیزه ای از موسیقی ایرانی و موسیقی علمی است.